



امروز جمعی از هموطنان مقابل سفارت دانمارک در تهران در اعتراض به سیاست‌های این کشور در قبال خانواده، تجمع و بازگشت داریوش به ایران را مطالبه می‌کنند.
درساره پرونده این کودک ما با پناه‌نده رئیس اداره پیکیری وزارت خارجه گفت‌وگو کردیم که او نیز بر غیرقانونی‌بودن رفتار دولت دانمارک

وزارت خارجه: تا رسیدن به نتیجه، پیکیری می‌کنیم

امروز جمعی از هموطنان مقابل سفارت دانمارک در تهران در اعتراض به سیاست‌های این کشور در قبال خانواده، تجمع و بازگشت داریوش به ایران را مطالبه می‌کنند.
درساره پرونده این کودک ما با پناه‌نده رئیس اداره پیکیری وزارت خارجه گفت‌وگو کردیم که او نیز بر غیرقانونی‌بودن رفتار دولت دانمارک



روایت تکان دهنده یک مادر ایرانی که دولت دانمارک پسر خردسالش را به بهانه‌های واهی از او جدا کرده‌است

بدون پسرم هرگز!



مریم خباز

جامعه

حمیده سلامتی، مادر ۳۳ساله مشهدی که شش سال پیش ازدواجش با اسماعیل حیدری، یک افغانستانی الاصل بزرگ شده در ایران، او را به عنوان مهاجر به دانمارک کشانده، یک شاهد عینی است از آنچه در این کشور یادشاهی با قوانین سرد و یخی می‌گذرد. این قوانین عجیب، داستان قراق حمیده و داریوش به‌عنوان مادر و فرزند را به‌طرزی تکان دهنده شکل داده به‌طوری‌که حمیده ترجیح داده به ایران، به کشوری که دوستش دارد، بازگردد تا ظلمی را که زیر نقاب قانون به خانواده‌ها و کودکان در دانمارک روا داشته می‌شود، فاش کند.

دولت دانمارک دو سال و نیم است که این مادر و فرزند را به بهانه‌های واهی از هم جدا کرده و کودک را به خانواده‌ای دانمارکی سپرده تا او نیز یکی از هزاران کودکی باشد که به اجبار از آقوش خانواده جدا و صاحب سرنوشتی می‌شوند که دولت دانمارک برایشان طراحی کرده است.

شروع یک پیوند

حمیده می‌خواست مثل هر دختر دیگری در دنیا خوشبخت باشد. او می‌خواست در سرزمین مادری‌اش و در مشهدی که نفس کشیدن در آن برایش اوج لذت بود، بماند و زیر یک سقف با مردی که دوستش داشت زندگی کند که البته سرنوشت نخواست. اسماعیل، خواستگار افغانستانی حمیده که مدت‌ها در دانمارک زندگی می‌کرد، آمده بود تا زن دلخواه را با خود ببرد. حمیده اما نمی‌خواست. او دلش با ایران بود ولی چه می‌شد کرد که دلش با اسماعیل هم بود. این شد که بار و بنه سفر را بستند و هواپیما از ایران به سمت دانمارک، سرزمینی که جاذبه‌هایش ذهن‌ها را قلقلک می‌داد، پرواز کرد.

سال ۲۰۱۵ بود که زوج جوان در سرزمین جدید ساکن شدند. زندگی خوب و شیرین بود تا روزی که نطفه فرزند در بطن حمیده بسته شد و به زندگی رنگ دیگری پاشید. داریوش ۹ ماه بعد متولد شد و خانواده سه نفره خوشبختی را شکل داد. کودک که قد می‌کشید اما حمیده می‌دید که پسرک با بچه‌های

تلاش برای نقل مکان

داریوش با بیماری بزرگ می‌شود و حمیده با بیماری فرزند می‌جنگد. سال ۲۰۱۷ است. اسماعیل در شهر نیکیوبین شیلند یک پیتزافروشی خریده و باید به آنجا نقل مکان کنند. قوانین دانمارک این‌گونه است که هر جابه‌جایی باید سه ماه قبل توسط افراد به شرکت‌های مسکن اطلاع داده شود؛ آنجا بیشتر خانه‌ها شرکتی است نه شخصی. حمیده و اسماعیل شرکت را مطلع کرده‌اند ولی بعد از سه ماه در شهر جدید نتوانستند خانه پیدا کنند، در نتیجه چاره‌ای نداشتند جز اقامت در خانه‌های موسوم به خانه تابستانی. در این خانه موقتی نه داریوش به مهدکودک می‌رفت و نه حمیده به کلاس زبان که این شروع دخالت‌های شهرداری در زندگی این خانواده سه نفره بود چون شهرداری اجازه نمی‌دهد کودکی به مهدکودک نیاید- و یک مهاجر کلاس‌های زبان را ترک کند. این اجبار، خانواده داستان ما را مجبور به ترک پیتزافروشی و بازگشت به شهر اول- و ردین بورگ- کرد که شروع یک سلسله حوادث تلخ بود.

فمیلی سنتر

حمیده و اسماعیل و داریوش وارد ساختمانی شدند که شبیه هتل بود، با همان راهروهای دراز و اتاق های متعدد. محل زندگی آنها یکی از این اتاق‌ها بود. حمیده در این ساختمان چهره های ناچور دیده‌بود، عده‌ای معتاد، عده‌ای عصبی و اهل جنگ و جدال و تقریباً همه آدم‌هایی ناراحت.

دیگر فرق دارد، انگار مشکلی در رفتارش هست، زیادی فعال است، کم می‌خوابد و کم می‌خورد و کم ارتباط چشمی می‌گیرد. این شروع مراجعات مکرر حمیده به پزشکان اطفال در دانمارک بود. حمیده حدس زده بود که کودکش مبتلا به اوتیسم است ولی پزشکان این را تایید نمی‌کردند. جدال ذهنی حمیده با خودش آغاز شد و به‌حدی بالا گرفت که برای بررسی‌های بیشتر به ایران برگشت. متخصص اطفال در ایران به محض دیدن کودک احتمال اوتیسم را تایید کرد اما حمیده و داریوش چون باید خیلی زود به دانمارک برمی‌گشتند امکان درمان وجود نداشت و پزشک بستنده کرد به نوشتن شرح‌حالی به زبان انگلیسی برای پزشکان دانمارکی. هواپیما باز هم پرواز کرد و در دانمارک نشست. -باز هم داریوش ویزیت شد و نامه پزشک ایرانی روی میز همکار دانمارکی رفت و بازهم اوتیسم تایید نشد. در این کشور قاعده این است که در این‌گونه موارد پزشک از شهرداری کسب تکلیف می‌کند تا اگر لازم است کلینیک درمانی به خانواده معرفی شود. نامه‌نگاری‌ها انجام شد ولی شهرداری پاسخ نداد. داریوش حالا دو ساله است و زمان به ضررش می‌گذرد. حمیده چه می‌توانست بکند جز تحمل و کمک به فرزندش تا به سمت عقب‌ماندگی نرود.

خانه وحشت

خانه جدید چند ماهی بود که خالی مانده‌بود. فلکه آب را که باز کردند تا شروع به کار و نظافت کنند دیوارها نم کشید و نم در عرض چندروز همه جا را گرفت و دیوارها کپک زد. حمیده می‌گوید از بداقیالی بود. در این خانه نمی‌شد زندگی کرد، شرکت هم گفته بود باید دوماه صبر کنند تا صاحبخانه بیاید و به اوضاع برسد، اما صبر هم نمی‌شد کرد.

قوانین دانمارک می‌گوید هر شهروندی که دچار حادثه خاص می‌شود باید به شهرداری اطلاع دهد. پس حمیده و شوهرش هم چنین کردند و از شهرداری کمک خواستند. بازسان شهرداری آمدند، در خانه قدم زدند و وضعیت را بررسی کردند. لابه لای قدم‌های آنها داریوش داشت نوتلا می‌خورد چون این یکی از معدود خوراکی‌هایی بود که او لب می‌زد.

بازرسان شهرداری تذکر دادند که بچه چرا نوتلا می‌خورد، چرا در این خانه کپک زده زندگی می‌کند، چرا لاغر است و چرا حرف نمی‌زند و هزار ایراد دیگر که حمیده می‌گوید همان شکایت‌هایی بود که خودم به گوش پزشکان دانمارکی می‌خواندم و بی اعتنایی می‌کردند. حاصل این بازرسی این شد که شهرداری برای چهارماه یک جای مثل پانسین در اختیار خانواده بگذارد، راه‌حلی که اصلاً دلچسب نبود ولی حمیده فکر می‌کرد از هیچ بهتر است.

حمیده نمی‌دانست اینجا جایی شبیه یادگان است، ساکنان باید از ۶ صبح بیدار شوند و طبق برنامه‌ای که به آنها داده می‌شود صبح را به شب برسانند. حتی شام را باید ۵ عصر می‌خورند و ساعت ۷ به رختخواب می‌رفتند آن هم در کشوری که در آن فصل تا ساعت ۱۰ و ۳۰ شب، آفتاب در آسمان است. مشکلات از همین جا شروع شد. حمیده که توضیح می‌داد این برنامه عملی نیست گزارش می‌نوشتند که پدر و مادر همکاری نمی‌کنند چون در این فمیلی سنتر که نوعی زندان بی قفل بود ده‌ها مامور کوچکترین حرکات افراد را ثبت

تاکید دارد. وی به جام‌جم می‌گوید: متأسفانه دولت دانمارک برخلاف موازین حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی، داریوش را بدون هیچ دلیل قانونی از پدر و مادرش دور نگه‌داشته در حالی که موارد مشابه دیگری هم در بعضی از کشورهای اروپایی برای هم‌میهنان ما اتفاق افتاده است. پناهنده در پاسخ به

بهانه تراشی

یک مشاور مسلمان ترک به حمیده گفته بود در این فمیلی سنترها دولت دانمارک نقشه جدایی بچه‌ها از خانواده‌هایشان را می‌کشد و به قدری روی اعصاب و روان افراد راه می‌روند تا بهانه این جدایی جور شود. حمیده کلی ترسیده بود و برای این که بهانه به دست ماموران مرکز نیفتد همیشه می‌گفت چشم. اما برای حمیده گزارش‌های بدی نوشته بودند. یک روز داریوش دستش را به سمت لیوان آبی دراز کرده بود که عنقریب از روی میز می‌افتاد و حمیده لیوان را از او گرفته بود. یک روز هم داریوش از یخچال یک تخم مرغ خام برداشته بود و چون ممکن بود بیفتد و بشکند حمیده او را از دستش گرفته بود. گزارش‌هایی که ماموران به شهرداری داده‌اند عجیب است: مادر از دادن آب و غذا به کودک امتناع می‌کند، درمانگران بسیار نگران رفا، سلامت و پیشرفت داریوش هستند.

داریوش را بردند

چهار ماه با سختی و تلخی گذشت. حمیده و اسماعیل در وردین بورگ خانه پیدا کرده بودند و قصد داشتند از فمیلی سنتر بروند. با این درخواست موافقت شد ولی یک مامور باید ۲۴ساعته با آنها زندگی می‌کرد. حمیده و اسماعیل این را هم پذیرفتند و درخانه جدید مستقر شدند. ظهر بود، زن و شوهر را دوباره به مرکز خانواده خواستند، جلوی ساختمان چند مامور و دو ماشین پلیس بود. اسماعیل گفت یا امام زمان، می‌خواهند بچه را ببرند.

جلسه شروع شد، کارمند مرکز دو راه پیش پای حمیده و اسماعیل گذاشت: یا رضایت می‌دهید بچه را به ما بدهید یا بچه را به زور می‌گیریم. حمیده پیش خودش گفته بود که این دو راه، یک راه که بیشتر نیست ولی اجازه حرف زدن به او داده نشد. کارمند به حمیده گفت که گزارش شده شما دیشب دچار حمله‌های عصبی و رفتارهای پرخطرانه شده‌اید و حمیده به این حرف خندیده بود. او یادش آمد در آخرین شب اقامت در فمیلی سنتر، وقتی یکی از ماموران ناگهان در اتاق را باز کرد و حمیده لباس مناسبی به تن نداشت با عصیانیت از او خواسته بود که از اتاق بیرون برود. کارمند گفته بود شما برای بچه خطرناکید. یکی از روزهای آوریل ۲۰۱۹ بود که شهرداری داریوش را برد؛ حمیده که به انجایی حرف می‌رسد ضعف می‌کند و چند جرعه چای می‌نوشد و شکلاتی را فرو می‌دهد تا حالش جا بیاید.

ملاقات با اعمال شاقه

داریوش دوسال ونیم است که با یک خانواده دانمارکی از آن افراطی‌های ضد اسلام زندگی می‌کند و مجبور است به یک زن خارجی (مآ) (مادر) بگوید. از آوریل ۲۰۱۹ به حکم دادگاه که در شهرداری وردین بورگ برگزار می‌شد، حمیده و اسماعیل هر دو هفته یک ساعت حق ملاقات با داریوش را دارند ولی در عمل این ملاقات کوتاه‌تر می‌شود چون مامور ناظر معتقد است این دیدارها باعث آشفتنگی کودک می‌شود. ملاقات داریوش با پدر و مادرش تحت سخت‌ترین تدابیر انجام می‌شود. دو نماینده از سوی دولت باید در هر جلسه حضور داشته باشند. حمیده و اسماعیل حق ندارند به داریوش دست بزنند و او را ببوسند، حتی نباید با او حرف بزنند یعنی نباید شروع کنند صحبت باشند اما اگر داریوش خودش حرفی زد آن وقت پدر و مادر حق حرف زدن دارند. حمیده می‌گوید در دانمارک این مقررات را وضع کرده‌اند تا از نظر عاطفی میان پدر و مادر و فرزند فاصله بیفتد و بچه دلتنگی نکند. او می‌گوید در دانمارک اصل بر این است که روابط خانوادگی نباید مستحکم باشد چون خانواده اهمیت ندارد. حمیده نقل می‌کند یک خانم دانمارکی که روزنامه‌ها درباره‌اش نوشته‌اند یک روز به‌طور ناگهانی وارد اتاق دختر خردسالش می‌شود و او را در وضعیتی نامناسب می‌بیند و از دخترش می‌شنود که این کار را در مدرسه آموزش دیده‌است.

این مادر از مدرسه شکایت می‌کند ولی به رای دادگاه محکوم می‌شود که چرا بدون اجازه وارد اتاق کودک شده و حریم خصوصی او را نقض کرده‌است. حمیده معتقد است دولت و شهرداری‌ها در دانمارک از تضعیف کانون خانواده و محدود کردن حق پدر و مادر در تربیت فرزندان سود می‌برند. نفع دولت در این است که تربیت خانوادگی جای خودش را به تربیت دولتی می‌دهد و دولت افرادی را تحویل می‌گیرد که تحت یک فرهنگ واحد تربیت شده‌اند و یک مدل فکر و رفتار می‌کنند. نفع شهرداری‌ها هم در این است که از جدا کردن کودکان از خانواده‌ها سود می‌برند. به این نحو که دولت بابت هر کودکی که از خانواده‌ها جدا می‌شوند (به اسم حمایت از حقوق کودکان) مبلغی را در اختیار شهرداری‌ها قرار می‌دهد و شهرداری‌ها بخش کوچکی را خرج کودکان می‌کنند و بخش بزرگی را در صندوق خود نگه می‌دارند. حمیده حتی می‌گوید روی برخی از بچه‌ها آزمایش‌های انسانی انجام می‌شود و دلایلش برای این حرف گفته‌های پسر جوان ایرانی الاصلی است که از خود وی شنیده ۱۲سال به او داروهای مختلف می‌داده‌اند و آمپول‌های جورواجور به او تزریق می‌کرده‌اند. حمیده می‌گوید این پسر که حرف می‌زند به دیوانه‌های ماند و جنون دار.

می‌کردند و گزارش می‌دادند. حمیده می‌گوید حتی موقع غذاخوردن دو مامور زل می‌زدند به ما تا بدانند چه می‌کنیم. حتی موقع خواب می‌آمدند و موقع حمام کردن کودک ناگهان پرده را کنار می‌زدند و مشغول تماشای می‌شدند. و این رسمی بود که در فمیلی سنتر در مورد همه اجرا می‌کردند و دانمارکی و غیردانمارکی فرقی نداشت. بعد از یک ماه اقامت حمیده تازه فهمید که کجا آمده‌است، به یک مرکز که مرکز خانواده نامیده می‌شود ولی در واقع محل نگهداری خانواده‌های مشکل دار است تا درمان دارد.

تلاش برای نجات داریوش

حمیده و اسماعیل بعد از جدا شدن داریوش از آنها که اسمی بهتر از ربودن کودک برایش نیافته‌اند تا توانستند به محاکم شکایت برند، وکیل گرفتند و پیکیری کردند ولی در نهایت دادگاه بدوی، دادگاه تجدیدنظر و دادگاه عالی هر سه علیه آنها رای دادند. آنچه که ملاک رای دادگاه قرار گرفته استدلال‌های سستی است که ماموران شهرداری و دولت در گزارش‌های خود ذکر کرده‌اند که جام‌جم آنها را ترجمه کرده‌است: ما به‌طور جدی نگران نیازهای اساسی داریوش هستیم/ والدین باید از دادن شیشه‌شیر به بچه خودداری کرده و غذای جامد به او بدهند/ شب‌ها صدای بی‌دار شدن داریوش شنیده می‌شود. او با گریه‌های پراکنده در ساعات بین ۱۲ شب تا ۵/۳۰ صبح بیدار است/ وضعیت روحی حمیده برای داریوش مضر تلقی می‌شود. حتی مشاهده شده که حمیده دیوارهای آپارتمان را با رنگ قرمز رنگ‌آمیزی کرده‌است/ خانواده منکر نیاز داریوش به حمایت است و نگرانی‌های دولت را جدی نمی‌گیرند/ رفتار مادر در جلسه با کارگزار بسیار نگران‌کننده است. او به‌شدت ناپایدار، چیغزن و دارای خشونت فیزیکی به نظر می‌رسد تا جایی که چندین بار خود را روی زمین می‌اندازد (گزارش مربوط به رفتار حمیده در روز جدایی از فرزند). بعد از این که رای دادگاه به‌کلی حمیده و اسماعیل را نامید کرد و پس از آن‌که به حمیده گفتند دیگر برای بچه‌ها غم نیاور، آنها یک تصمیم بزرگ گرفتند: گرفتن بچه از خانواده دانمارکی و فرار به سمت آلمان. حمیده می‌گوید روزی که کشیک می‌کشیدیم تا داریوش را برای بردن به مهدکودک آماده کنند، قلبم به حدی از ترس می‌تپید که حس می‌کردم ماشین تکان می‌خورد و زمین زیر پایم می‌لرزد. حمیده و شوهرش کودک را مقابل خانه دیدند، از خودرو پیاده شدند، زن و شوهر دانمارکی را جلوی خانه دیدند، به آنها گفتند قصد دارند داریوش را با خودشان ببرند، دانمارکی‌ها ترسیدند و گفتند خطرناک است و دولت جلویبان را می‌گیرد، این‌ها بی‌اعتنایی کردند و رانندند تا فرودگاه، پرواز کردند و در آلمان فرود آمدند و درست در لحظه‌ای که فکر می‌کردند همه کابوس‌ها تمام شده توسط یوروپل دستگیر شدند و برای دوماه به زندان افتادند، یک زندان مختلط و پیراز آدم‌های ناچور.

مادرانی شبیه حمیده

حمیده سه ماه است به ایران بازگشته تا صدایی را که در دانمارک به گوش کسی نرسید در ایران به گوش هموطنان برساند. او زمانی که هنوز در دانمارک بود وقتی از سسولوان محلی نامید شد از سفارت ایران در کپنهاگ کمک خواست ولی به هیچ یک از درخواست‌های وی توجهی نشد. حمیده می‌گوید حتی اگر موفق نشود داریوش را پس بگیرد بازهم این حق را برای خود محفوظ می‌داند که بپرسد چرا سفیر ایران سکوت کرد. حمیده می‌گوید رفتار دولت دانمارک در ربودن کودکان از خانواده‌هایشان به سبب پیروی جمعیت این کشور و بحران جمعیت که از آن رخ می‌برد، قابل درک است ولی سکوت سفیر ایران در این کشور به هیچ وجه قابل فهم نیست. حمیده حدود ۱۰روز است با وزیرخارجه کشورمان نیز ملاقات کرده و از او دستور رسیدگی به پرونده‌اش توسط سفارت ایران در دانمارک را گرفته ولی نشان‌دهنده تمسک به سکوتش ادامه می‌دهد. حمیده علاوه عنوان یک مادر مهاجر، کسی که کشور دانمارک رویاهای او را از هم پاشیده و از خانواده سه نفره او یک خانواده مضطرب و ازهم پاشیده ساخته، به افشاشگری علیه سیاست‌های این کشور رو آورده‌است. زنان و مردان زیادی در دانمارک، چه اهل این کشور و چه مهاجر، سرنوشتی شبیه حمیده و اسماعیل دارند و حمیده می‌گوید در یک گروه ۷۰۰نفره در فضای مجازی هر کدام‌شان از شیوه ربایش فرزندشان توسط دولت و شهرداری می‌گویند. خانمی می‌شناسم که به علت تصادف یک پایش کوچک‌تر از پای دیگری می‌شود و شهرداری بچه را از او می‌گیرد با این استدلال که توان نگهداری از کودک را ندارد. روزنامه‌های دانمارک درباره این زن نوشته‌اند این درد است که مادری به علت بیماری یا تصادف، بچه‌اش را از دست بدهد. خانم دیگری را می‌شناسم دانمارکی است و تا به حال دو بچه‌اش را از او گرفته‌اند و چون باردار بوده از آن دو بچه صرف‌نظر می‌کند و بچه سومش را در آلمان به دنیا می‌آورد و هنوز غیرقانونی در این این کشور زندگی می‌کند تا بچه‌اش را حفظ کند. حتی خانمی را می‌شناسم وقتی باری دادگاه فرزند اول را از او گرفته‌اند تا شش مرتبه دیگر صاحب فرزند شد تا لااقل یک بچه برای خودش داشته باشد ولی هر بار به محض تولد نوزاد، او را از مادر جدا کردند چون وقتی یک رای علیه کسی صادر می‌شود این رای برای همیشه علیه او نافذ است. اینها را حمیده می‌گوید و بفرخندی می‌زند که خیلی از این آدم‌ها که دلشان در دانمارک خون است در فضای مجازی از خود یک تصویر قشنگ و حسرت برانگیز منتشر می‌کنند تا در امان باشند.

نقض قوانین دانمارک در دانمارک

محمد مقیمی، وکیل و کارشناس ارشد حقوق بشر هرچند در دانمارک فرزندی که در خانه تحت خشونت و رفتارهای نامناسب قرار می‌گیرند از پدر و مادر جدا می‌شوند اما این کشور در جدا کردن بچه‌ها از والدین افراط می‌کند. در این کشور به علل واهی فرزندان از خانواده جدا می‌شوند که این خلاف طبیعت است چون هیچ نهادی نمی‌تواند جایگزین خانواده شود، همان‌طور که بند ۲ ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بر حمایت جامعه و حکومت‌ها از این نهاد تاکید کرده‌است. در خصوص پرونده داریوش باید بگویم که هیچ مدرکی مبنی بر رفتار خشونت بار یا کوتاهی والدین در نگهداری یا تربیت فرزند وجود ندارد و در مورد آن حتی قوانین دانمارک نیز رعایت نشده‌است. از سویی دیگر، براساس مواد ۹ و ۱۸ کنوانسیون حقوق کودک، حتی اگر خانواده‌ای صلاحیت نگهداری از فرزندش را نداشته باشند و این موضوع در دادگاه صالح اثبات شود، اگر این خانواده از آن کشور به کشوری دیگر مهاجرت کنند، فرزندان باید در بهزیستی همان کشوری که اقامت دارند، نگهداری شود تا امکان دیدار با یکدیگر را داشته باشند. بنابراین باتوجه به این که به داریوش اجازه بازگشت به ایران هم داده نمی‌شود موارد زیادی از نقض قوانین داخلی و بین‌المللی در این پرونده وجود دارد.